

فوران مستمر قیمت ها، سرچشمه ماجرا کجا است؟

بر اساس محاسبات بانک مرکزی جمهوری اسلامی میانگین قیمت کل کالاها در بازار داخلی ایران، در فاصله سالهای 1316 تا 1402 خورشیدی دویست و چهل و سه هزار و ششصد و هشتاد و هشت برابر بالا رفته است. به طور مثال بهای کالائی که 86 سال پیش فقط 5 ریال بوده است، دو سال قبل مرز یک میلیون و یکصد و هجده هزار ریال را پشت سر نهاده است. سیر صعودی قیمت ها مسلماً خاص جامعه ایران نیست. پدیده ذاتی نظام سرمایه داری در سراسر جهان است. جامعه سوئد که تاریخاً یکی از پائین ترین نرخ نوسان بهای کالاها را داشته است، در همان فاصله زمانی بالا، 1937 تا 2023 شاهد عروج 37 برابری قیمت ها بوده است. افزایشی که البته با آنچه در جهنم سرمایه داری ایران رخ داده است تفاوت فاحش دارد. ریشه بالا رفتن قیمت ها در کجا قرار دارد؟، دلیل صعود طغیان گونه آنها در بخشهایی از جهان به طور خاص ایران، رشد آرام تر آنها در برخی کشورها چیست؟ زیان ویرانگر یا سود طلایی اش عاید کدام طبقه اجتماعی می گردد؟. سؤالاتی است که همه جا طرح است. پاسخ ها نیز به اندازه کافی متنوع، متضاد و تا جایی که به اکابر اقتصاد سیاسی بر می گردد، علی العموم، گمراه کننده و فریب آمیزند. در میان طیف ایرانی آنها، شمار کثیری رقم یازده هزار تریلیون تومان نقدینگی را عامل بنیادی «تورم» می خوانند!!، راه جلوگیری از آن را هم راندن این حجم نجومی «پول!!» به حوزه تولید و کسب و کار می بینند!! خیلی ها وجود همین نقدینگی را با پارامترهای دیگری از جنس «کاهش انضباط مالی»!!، و فور تقاضا برای ارز!!، هراس خریداران از گرانی بیشتر و روی آوردنشان به خرید افزونتر!! امریکاستیزی و سیاست خارجی غلط، تحریمهای سهمگین بین المللی، هزینه بالای تولید، بی کفایتی و نالایقی سیاستگزاران، دخالت دولت در قیمت گذاریها یا فقدان بازار رقابتی تکمیل می کنند و حاصل جمع کل اینها را دلیل اول و آخر 243688 برابر شدن قیمت ها در طول 86 سال میان 1316 تا 1402 یا 7115 برابر شدن در فاصله 1357 تا 1402 خورشیدی می بینند!! بدون تردید برخی یا حتی خیلی از عوامل مورد ارجاع این طیف، روی آنچه که اقتصاد سیاسی، «تورم» می خواند بدون تأثیر نیستند. بعضاً چه بسا اثرات معناداری هم داشته باشند. نکته اساسی آن است که هیچ کدام این مؤلفه ها یا حتی جمع کل آنها مطلقاً منشأ افزایش قیمت ها نیستند، نه فقط آدرس درستی برای یافتن سرچشمه اصلی پدیده نمی باشند که عمیقاً گمراه ساز و بازگونه پردازند. ریشه حقیقی گرانی ها نه هیچ یک اینها که خود سرمایه است و برای یافتن و شناخت درست آن باید نکات کلیدی مهمی را با چراغ پرفروغ نقد مارکسی اقتصاد سیاسی کاوید. این نکات به اختصار عبارتند از:

قیمت و ارزش

ارزش هر کالا «کار اجتماعاً لازم» متراکم در آن است. کار متراکمی که مرکب از بهای نیروی کار، ارزش اضافی و سرمایه ثابت جذب شده در کالا اعم از جزء گردشی آن یا استهلاك بخش فیکس است. مقیاس کار طول زمان مصرفش در تولید کالای معین است. زمانی که در شرائط مختلف تاریخی، در جوامع متفاوت، منوط به میزان انکشاف صنعتی، رشد تکنیک، دانش، تخصص، در یک کلام درجه بارآوری کار متفاوت و در حال تغییر است. بر همین پایه ارزش یک کالا نه کار متراکم درونش بلکه کار اجتماعاً لازم، کار میانگین اجتماعی مورد نیاز برای تولید آن کالا در شرائط تاریخی مشخص است. ارزش سرمایه ها و کالاهای دنیا یا هر جامعه جداگانه، ارزش کل کار اجتماعاً لازم متراکم در دنیا یا همان جامعه است. کالا می تواند و غالباً چنین است که محصول تخصصی ترین کارها است اما معیار ارزشش کار ساده است. کارهای مختلف با درجات متفاوت مهارت، تخصص، مضارب متفاوت کار ساده اند. ارزش استفاده کالا می تواند شاهد رشد کمی عظیم باشد اما این رشد با تنزلی فاحش در ارزش آن همراه است. سرچشمه این تعارض، تضاد سرشتی میان کار مشخص و مجرد است. افزایش بارآوری کار، تولید

کالاهای بیشتر با ارزش استفاده های افزون تر را می زاید اما زمان کار اجتماعا لازم تولید این کالاها را کمتر و ارزش آنها را می کاهد. در مورد ارزش عجالنا به همین اندازه بسنده می کنیم و سراغ قیمت می رویم.

قیمت بیان یولی ارزش است اما پروسه ای که از درونش این بیان سر بیرون می آرد، طولانی، متلاطم همراه با رخدادها است. قیمت یک کالا متشکل از هزینه تولیدش (سرمایه ثابت جذب شده و مزد کارگر) بعلاوه سود متوسط یا میزانی از سود که بر پایه نرخ سود عمومی به آن تعلق یافته است. پس برای فهم دقیق قیمت باید نرخ سود متوسط و فرایند تشکیل آن را کاوید. حجم برابر کالاهای تولید شده در شرائط ناهمگون، توسط سرمایه های با ترکیب آلی مختلف، درجات متمایز بارآوری کار، با فرض نرخ استثمار واحد، مقادیر کاملا متفاوتی اضافه ارزش را با خود حمل می کنند. به تعبیر دیگر سرمایه های با ترکیب ارگانیک متفاوت در حوزه های مختلف تولید منوط به درصد جزء مغیرشان نسبت به کل سرمایه نرخ سودهای مبدأ متفاوتی پدید می آرند. اگر ارزش هر کالا کار اجتماعا لازم متراکم در آن است، کالائی که در قیاس با نوع مشابه خود، زمان کار کم یا بیش طولانی تری در تولیدش مصرف گردیده است، ارزش و لاجرم اضافه ارزش کاملا بیشتری با خود همراه دارد. اما این اضافه ارزش آفریده شده توسط کارگران مورد استثمار سرمایه معین یا این نرخ سود اولیه قلمرو تولیدی خاص، کمی این طرف تر، با ورود کالا ها به بازار دستخوش تغییر بارز می گردد. جایش را به نرخ سود عمومی می سپارد. به گونه ای که سرمایه داران مالک سرمایه برابر پیش ریزشده در حوزه های مختلف، نه عین اضافه ارزش آفریده نیروی کار مورد استثمارشان، نه سود منطبق بر نرخ سود مبدأ که مستقل از ترکیب ارگانیک و درجه بارآوری کار حوزه سرمایه گذاری خود، سهمی از کل اضافه ارزش ها را به چنگ می آرند. میزان این سهم توسط نرخ سود عمومی تعیین می گردد. قانون سرمایه داری است که کالاهای تولید شده وارد بازارهای داخلی، جهانی می گردند. مراد از بازار در اینجا اسم عامی برای مراکز داد و ستد، به طور مثال بازار شهرها، فروشگاههای کوچک، متوسط یا غولهای زنجیره ای فروش نیست. کل بخش گردش یا پروسه سامان پذیری سراسری سرمایه، منهای کمانه خاص تولید و کارکرد سرمایه مولد منظور است. فرایندی که در آن تولیدات کشورها یا جهان سرمایه داری داد و ستد می شود. در درون این بازار مالک هیچ کالائی اعم از تولید کننده منفرد یا غولهای عظیم الجثه صنعتی، تجاری، مالی، به تنها چیزی که نمی اندیشد «کار اجتماعا لازم»، ارزش یا مقدار اضافه ارزشی است که کالاها با خود حمل می کنند!! تب و تاب همه آنها فقط آنست که کالاهای خویش را به بالاترین بهای ممکن بفروشند. رقبا را از میدان به در کنند، بخش هر چه وسیعتری از بازار را به اشغال خود در آورند، طلائی ترین سودها را به چنگ آرند، در این گذر و برای حصول این هدف به هر جنایت، نیرنگ، آتش افروزی، جنگ آفرینی دست زنند. نام همه این بربریت ها را «رقابت» بگذارند. همان رقابتی که اقتصاددانان، دولتمردان، متفکران نظام بردگی مزدی، میلیون ها کارگر شمع آجین در جعلیات این جماعت، آن را کلید سعادت دنیا و عقبای بشر می خوانند!! یکی از حیرت انگیزترین پرده های جادوگری و مهندسی افکار سرمایه که شیرازه شعور کارگر را در هم می کوید، او را از هر میزان بازشناسی «کار» خود باز می دارد. بیگانگی او با کارش، خودش، طبقه اش، هستی اجتماعی اش را به اوج می رساند. او را به ورطه ای می اندازد که سنگواره، در غوغای رقابت سرمایه داران حول تقسیم اضافه ارزش های حاصل استثمار وی، برای یافتن لقمه نانی ارزان تر، پوشاکی کم بهاتر، معاشی خفت بار فقط قیمت ها را چشم می دوزد، کارش را که سرچشمه ارزش ها و پشت قیمت ها است نمی بیند، به آن نمی اندیشد. در باره اش سخن نمی گوید. زبان اعتراض نمی گشاید. مفلوک و گرسنه، آخرین موج طغیانش، دورنمای رویاها و انتظاراتش را به همترازی تقریبی بهای نیروی کارش با نرخ فزونی قیمت ها محدود و در همان جا منجمد می سازد. سرمایه که خرید نیروی کار را خرید کار کارگر القاء!!، استثمار کارگر را انکار، «قانون» ضامن بقای این استثمار را ناموس خلقت، سیاست و مدنیت پاسدار بردگی مزدی را نظم هستی، دولتش را لنگر زمین و آسمان زندگی بشر تنفیذ می کند، در بازارش نیز کار، استثمار کارگر، جنایاتش علیه توده کارگر را پشت پروسه «طبیعی» رقابت!! و تشکیل قیمتها از دسترش شناخت کارگران دور می

گرداند. سلاح جادوگری، شستشوی مغزی سرمایه از کلیه سلاحهای دیگرش، از همه زرادخانه های هسته ای، نظامی، پلیسی، امنیتی اش مخوف تر است. ضربه ای که از این طریق و به کمک این سلاح بر طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی اش وارد می نماید از هر ضربه دیگر کوبنده تر، مسموم تر، مهلک تر است.

زیر فشار رقابت جاری درون بازارها نرخ سودهای متفاوت مبدأ به یک نرخ سود واحد تبدیل می شود. دو عامل مهم در این فرایند تأثیر بارز دارند. **اول:** ترکیب آلی متفاوت سرمایه ها در قلمروهای گوناگون و نرخ سودهای مبدأ مختلفی که هر کدام ایجاد می کنند. **دوم:** چگونگی توزیع کل سرمایه جامعه یا جهان بین این حوزه ها یا مقدار نسبی سرمایه کل در هر حوزه ویژه، با نرخ سود خاصی که پدید آورده است. پیش از ادامه بحث باز هم بر این نکته مهم درنگ کنیم که همین روند تبدیل نرخ سودهای اولیه به نرخ سود عمومی به نوبه خود زنجیره جدیدی از جادوگری ها، شستشوی مغزیها، خود بیگانه سازی ها و فریبکاری های سرشتی سرمایه را در خود نهان دارد. نرخ سود عمومی حاصل تقسیم مجموع اضافه ارزش ها یا کل نرخ سودهای مبدأ به کل سرمایه جامعه است. محاسبه ای موجد این توهم یا تصور کاملاً پوشالی که گویا اضافه ارزش نه آفریده بخش متغیر سرمایه بلکه زاد و ولد کل سرمایه اعم از ثابت و متغیر است!! این پندار مجعول و بی بنیان به سیاق دیگری نیز از درون همین فرایند سر بیرون می آرد. تدیل اضافه ارزش به سود، سرچشمه واقعی ارزش اضافی را از دیده ها پنهان می کند، بیش از پیش رمزآمیز می نماید و بالاخره جادوگری یا وارونه پردازی سوم این که سود به عنوان یک بخش ارزشی کالا در مقابل بخش دیگرش قرار می گیرد. آن گونه که فقط بخشی از کل کار شامل وسائل تولید اعم از زنده یا مرده پیش چشم ما ظاهر می گردد. کل کار عملاً در هاله فرو می رود، مفهوم ارزش به ورطه اغتشاش می افتد و این انگاره سراسر فریب استیلا می یابد که گویا سود چیزی خارج از ارزش درونی کالا است!! گویا از بیرون سر برون آورده و به قیمت تمام شده کالا اضافه شده است!!.

این نکته نیز قابل تعمق است که با جایگزینی نرخ سودهای جداگانه توسط نرخ سود عمومی، میزان اضافه ارزشی که در هر قلمرو مجزای تولید، توسط کارگران هر کجای جامعه، هر بخش جهان، مورد استثمار هر سرمایه خاص، هر دولت سرمایه داری، هر بنگاه یا سرمایه دار تولید می گردد برای سایر سرمایه داران، برای کل طبقه سرمایه دار، به مراتب از آنچه به طور ویژه در حوزه پیش ریز سرمایه خودش و توسط کارگران مورد استثمارش تولید می شود، مهمتر می گردد. چرا؟ به این دلیل زمخت که او به میزان سرمایه اش و بر پایه نرخ سود عمومی سهمی از کل اضافه ارزشهای جامعه یا جهان را نصیب خود می سازد. هر چه این سهم بزرگتر باشد سودش انبوه تر و عظیم تر است. تا اینجا همه گفتگو حول تبدیل اضافه ارزش به سود، تقسیم کل اضافه ارزش ها به کل سرمایه ها و تشکیل نرخ سود عمومی، نقش سلسله جنبان این نرخ در تعیین سهم هر تک سرمایه از کل اضافه ارزش ها چرخید. توضیحاتی که لازم بود تا شناخت ما از پدیده قیمت را به اندازه کافی زلال و دقیق سازد. در شروع واکاوی تصریح شد که قیمت تولیدی هر کالا، هزینه تولیدش بعلاوه سهمی از سود است که بر مبنای نرخ سود عمومی به آن کالا تعلق می گیرد. قیمت تولیدی بر همین اساس مگر در موارد نادر و به صورت تصادفی، با ارزش کالا، با کار اجتماعاً لازم متراکم در آن منطبق نمی باشد. بیشتر یا کمتر از آن است. مثال بسیار ساده ای می تواند به درک روشن تر ماجرا کمک نماید. سه سرمایه مجزا با حجم برابر اما ترکیب ارگانیک های مختلف یا درجات متفاوت بارآوری کار را در نظر آریم. میزان هر سرمایه 100 میلیون دلار است. سهم جزء متغیر اولی به کل سرمایه 15، دومی 5 و سومی 25 میلیون است. نرخ استثمار در هر سه قلمرو 300% منظور شده و لاجرم اضافه ارزش سالانه اولی 45، دومی 15 و سومی 75 میلیون می شود. از جزء ثابت سرمایه اول 25، دومی 15، سومی 20 میلیون دلار در تولید کالاها مصرف گردیده است. قیمت تمام شده کالاها شامل مزد کارگران و حجم سرمایه ثابت مصرف شده در تولید آنها برای سرمایه نخست 40 دومی 20 و سومی 45 میلیون دلار است. ارزش تولیدات مرکب از قیمت تمام شده بعلاوه اضافه ارزش در مورد سرمایه اول 85، دوم 35 و سوم

120 میلیون دلار است. نرخ سود یا خارج قسمت کل اضافه ارزش ها به کل سه سرمایه ها (یک میلیون و 350 هزار دلار بخش بر 3 میلیون دلار) 45% است و بر همین مبنی سود هر کدام از سرمایه ها مستقل از ترکیب ارگانیکشان 45 میلیون خواهد بود. به جدول زیر نگاه کنیم.

تشکیل نرخ سود عمومی، قیمت تولیدی، توزیع اضافه ارزش ها، رابطه قیمت تولیدی و ارزش کالا - میلیون دلار

ترکیب	ن اضافه ارزش	ارزش اضافه	ثابت مصرفی	قیمت تمام شده	ارزش	سود	قیمت تولید
85 + 15	300%	45	25	40	85	45	85
95 + 5	300%	15	15	20	35	45	65
75 + 25	300%	75	20	45	120	45	90

جدول نشان می دهد که **اولا-** نرخ سودهای مبدأ و جداگانه حوزه ها (45% سرمایه اول، 15% و 75% سرمایه های دوم و سوم به یک نرخ سود واحد عمومی تبدیل شده اند. نرخ سودی که معادل و منطبق با نرخ سود مبدأ حوزه نخست است. کل اضافه ارزش های آفریده کارگران 3 قلمرو بر اساس همین نرخ سود واحد بین سه سرمایه تقسیم شده است و هر کدام به نسبت کل سرمایه خویش (دقت شود که کل سرمایه و نه سرمایه ثابت و متغیر مصرف شده در تولید کالاها) از این خوان یغما سهم برده اند. **ثانیا-** نرخ سود عمومی حاصل از رقابت سرمایه ها، شالوده تشکیل پدیده ای به نام قیمت یا **قیمت تولیدی** شده است. قیمتی که با **ارزش واقعی کالاها**، (کار اجتماعا لازم متراکم در آنها) یا اضافه ارزش ها و ارزش های درون آنها تفاوت بارز دارد. این قیمت مستقل از این که کالاها در کدامیک از قلمرو، با کدام ترکیب سرمایه یا درجه بارآوری کار تهیه شده باشند، حاصل جمع هزینه تولید و اضافه ارزش های آفریده کارگران در پروسه تولید آنها نیست، بلکه دقیقا حاصل جمع قیمت تمام شده کالاها بعلاوه سود یا سهمی از اضافه ارزش کل است که بر پایه نرخ سود عمومی به آنها تعلق گرفته و نصیب سرمایه دار صاحبشان شده است. جدول حاکی است که قیمت تولیدی در حوزه نخست با ارزش تولیدات برابر است اما در حوزه دوم 30 میلیون دلار بیش از ارزش کالاها و در قلمرو سوم 30 میلیون دلار کمتر از ارزش آنها است.

جدول و ارقامش این سؤال غامض و رمزآلود را هم پیش می آرد که این تغییرات، به طور کنکرت تبدیل نرخ سودهای مبدأ به نرخ سود عمومی، بازتوزیع اضافه ارزش ها و عوارض دیگر این فرایند چگونه اتفاق می افتند؟. پاسخ طولانی است اما مختصر و حتی المقدور روشن می توان گفت که در پاره ای از قلمروهای تولید یا در یک بخش از بازار انباشت جامعه معین، سرمایه پیش ریز شده در قیاس با کل سرمایه ها دارای ترکیبی کم یا بیش متوسط هستند. حداقل یک میانگین تقریبی از ترکیب کل سرمایه اجتماعی را نمایندگی می کنند. در جدول بالا، حوزه نخست با سرمایه های دارای ترکیب 85+15 چنین موقعیتی دارد. در این بخش، قیمت تولیدی کالاهای حاصل استثمار طبقه کارگر با ارزش آنها تقریبا برابر است. کماینکه در جدول ما نیز ارزش و قیمت تولیدی حوزه نخست همین وضع را دارند، هر دو 85 میلیون دلار هستند. رقابت کل سرمایه جامعه را بین قلمروهای مختلف تولیدی دارای ترکیب های گوناگون یا درجات مختلف بارآوری کار تقسیم می کند و در پروسه این تقسیم بخشی از سرمایه، ترکیب متوسط کل سرمایه های جامعه را احراز می نماید. نرخ سود این حوزه با نرخ سود عمومی انطباق دارد، کماینکه داده های جدول این تطابق را نشان می دهد. نرخ سود عمومی و نرخ سود مبدأ قلمرو نخست هر دو 45% هستند. در همین جا به یک نکته اساسی مرتبط با هسته اصلی بحث اشاره کنیم. اختلاف گریزناپذیر میان ارزش و قیمت تولیدی در بخش مهمی از کالاها به هیچ وجه، هیچ کجا، تحت هیچ شرائطی اساس حاکمیت قانون ارزش بر پروسه تولید و سامان پذیری سرمایه داری یا کلا اقتصاد کالائی را دچار خدشه نمی کند. ارزش کل تولیدات جامعه با حاصل جمع ارزش کل آحاد کالاهای جامعه، با قیمت تولیدی این کالاها در انطباق کامل قرار دارد. وقتی می گوئیم کالاهای مختلف به ارزش خود، بر پایه

کار اجتماعاً لازم نهفته در خود فروخته می شوند، معنایش آن است که قیمت آنها بدون استثنا از ارزش های تولید شده موجود درون کل کالاها تبعیت می کند. **ارزش** کانون جاذبه صائب و استوار تعیین قیمت است. پروسه پیدایش قیمت حول این مرکز جاذبه می چرخد و افزایش و کاهش ها را با رجوع به آن متعادل می سازد. به بخش خاص سرمایه های دارای ترکیب متوسط در حوزه کل انباشت داخلی جامعه معین یا جهان سرمایه داری باز گردیم. این بخش می تواند مؤثرترین نقش را در تعادل نرخ سودهای مبدأ به نرخ سود واحد، تعیین نرخ سود عمومی و در همین راستا تعیین قیمت تولیدی ایفا کند اما کل اینها موکول به وضعی است که توسط دو مؤلفه عرضه و تقاضا معماری، مستقر می گردد. رقابت همه جا زیر فشار این دو پارامتر است. برای آنکه کالاها تولید شده توسط سرمایه های با ترکیب متوسط صاحب نقش مسلط در تعیین نرخ سود عمومی شوند باید شاخص دومی را هم احراز کنند. عرضه آنها پاسخگوی عظیم ترین بخش تقاضای بازار باشد. تنها در این حالت است که کل ارزش ها و نرخ سود مبدأ خود را حفظ می کنند. قیمت تولیدی آنها با ارزششان در تطابق قرار می گیرد. کار متراکم درونشان مبین کار اجتماعاً لازم روز جامعه می گردد، قیمت تولیدی آنها قیمت تولیدی مستولی در بازار می شود و کل کالاها با همین قیمت به فروش می روند. در چنین وضعی کالاها عرضه شده توسط سرمایه های با ترکیب آلی بالاتر و شرائط تولیدی برتر ارزشی به مراتب بیشتر از ارزش واقعی خود به چنگ می آورند. نرخ سودشان، از نرخ سود مبدأ فراتر می رود، سهم معتابهای از اضافه ارزش های تولید شده در قلمروهای دیگر را شکار می کنند، از چنگال رقبا بیرون کشیده و سرمایه خود می سازند. عکس ماجرا نیز در مورد سرمایه های با ترکیب نازل تر، درجات پائین تر بارآوری کار و پیش ریز شده در شرائط تولیدی بدتر اتفاق می افتد. اینها قادر به تحقق نرخ سودهای اولیه خود نمی گردند، از حراست ارزش های انبوه درون خود عاجز می مانند، حجم انبوهی از اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگران مورد استثمار خود را به نفع رقیبان از دست می دهند. همه اینها در حالتی است که بخش سرمایه با ترکیب میانگین مهم ترین سهم تقاضای روز بازار را عرضه کند. حالتی که رقابت جاری بازار سرمایه در هر کشور و در سطح جهانی سعی در ایجاد و استقرارش دارد. اما وقوع یا استیلایش محتوم نیست، تابعی از نقش بازی عرضه و تقاضا می باشد. این احتمال همیشه وجود دارد که عرضه بر تقاضا پیشی گیرد، نیاز بازار به طور بارز کمتر از حجم و مقدار کالاهائی گردد که توسط سرمایه های دارای ترکیب میانگین و درجه بارآوری کار متوسط تولید و عرضه شده اند. در این صورت حرف نهائی را در تعیین نرخ سود عمومی و تشکیل قیمت تولیدی نه سرمایه های این قلمرو که رقبای آنها در بخش با ترکیب بالاتر، درجه بارآوری افزون تر کار، شرائط تولیدی برتر خواهند زد. اینها هستند که میداندار می شوند، سهم افزونتری از بازار فروش را عرصه تاخت و تاز خود می کنند، نرخ سود عمومی را با نرخ سود مبدأ خود منطبق می سازند. قیمت تولیدی جاری بازار را با ارزش یا کار اجتماعاً لازم درون خود همساز می نمایند. در چنین حالتی سرمایه های با ترکیب متوسط ارگانیک و بارآوری کار میانگین، بخش چشمگیری از اضافه ارزش های تولید شده توسط کارگران مورد استثمار مستقیم خود را از دست می دهند. سرنوشت بخش دیگر یا سرمایه های پیش ریز در بدترین شرائط با نازلترین ترکیب ارگانیک و پائین ترین درجه بارآوری کار، از این بخش هم وخیم تر می گردد. سرمایه داران این حوزه حتی در قیاس با حالت اول حجم عظیم تری از اضافه ارزشهای تولید شده در حوزه کسب و کارشان را تسلیم رقبا می سازند. آنها البته هشیارتر از آن هستند که یغمای رقیبان را دلیل تن دادن به افت غرش سودهای خود ببینند. سرشت کارشان که سرشت سرمایه است به آنها آموخته تا نیروی کار را با بهائی شبه رایگان خریداری، در مرگبارترین شرائط بدون هیچ وسیله ایمنی، با طولانی ترین روزانه کار، محروم از آموزش، دارو و درمان یا هر امکان اولیه زیست انسانی مورد انفجارآمیزترین شکل استثمار قرار دهند، به این طریق اضافه ارزش های از دست داده را جبران نمایند. فراموش نکنیم که سرمایه داران این حوزه که در هر کشور و در سطح جهانی بیشترین آحاد طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند مطلقاً درگیر این محاسبات نمی شوند، چنین احساسی ندارند که گویا آماج چپاول رقیبان شده اند و باید با سلاخی رعب انگیز کارگران حوزه استثمار خود به جبران مافات پردازند. نه، اصلاً به چنین مسائلی نمی اندیشند، نیازی به این اندیشیدن ها پیدا نمی کنند. سرمایه به جای آنها اندیشیده و

کل آنچه را که باید انجام دهند از پیش شعور، فکر، اراده، کیاست، فطانت، شایستگی، لیاقت آنها ساخته است. سرمایه در درونشان، در ژرفنای فکرشان آژیر می کشد که سرمایه دارند، باید به اندازه هر سرمایه دار هر کجای دنیا حتی بیشتر سود دریافت دارند. این گد را هم در شعورشان فشار داده که موقعیت صاحبان تراست های غول پیکر اروپائی، امریکائی، چینی، ژاپنی را ندارند. آنها مالک پیشرفته ترین تکنولوژی، هوش مصنوعی صنعت دیجیتال، بارآوری کار حیرت زا هستند، قدرت رقابت افسانه ای دارند. در تعیین قیمت ها حرف اول را می زنند، بهای عظیم ترین بخش مایحتاج پروسه ارزش افزائی سرمایه های او را تعیین می کنند، قیمت تمام شده تولیدات وی را بالا و پائین می برند، فراوان امتیازات دیگر دارند. همه اینها هست اما او و خیل کثیر همانندانش نیز سرمایه دارند، باید به اندازه رقبا و بیشتر از آنها سود به چنگ آرند، راه چنگ اندازی بر این سود کهکشانی را باید پیدا کنند. سرمایه نیاز به این جستجو را در شیارهای شعورشان می کارد، اندیشه، تدبیر و درایت کشف راه را تفویض حضورشان می کند. کل قدرت لازم را در نهایت سخاوت ارزانی موکب وجودشان می سازد و آنها به یمن تمامی این غنائم «سرمایه داد» اطراف خویش را نظر می اندازند، می بینند که بسیار بیشتر از رقبای امریکائی، اروپائی کارگر دارند. هر چه از مزد و معاش این جمعیت عظیم مجبور به فروش نیروی کار بکاهند، هر چه بهداشت، درمان، دارو، امکانات اولیه زندگی آنها را رعب آورتر سلاخی کنند، هر چه آنها را گرسنه تر، بی سرپناه تر، مفلوکتر، فقیرتر سازند، سهمشان از حصه اضافه ارزش ها بیشتر، پرخروش تر می گردد. ماجرا این گونه، بسیار عادی، بدون هیچ نیاز به زحمت و اکاوی نقد اقتصاد سیاسی اتفاق می افتد. دنباله بحث بالا را پی گیریم. رقابت حالت سومی را هم می زاید و حاکم می کند. این حالت که تقاضا به گونه ای چشمگیر بر عرضه فزونی می گیرد. در این هنگام سرمایه های پیش ریز در بدترین شرائط با کمترین درجه بارآوری کار سلسله جنبان تعیین نرخ سود عمومی می شوند. نرخ سود مبدأ، ارزش ها، اضافه ارزش های متراکم درون خود را محور ایفای این نقش می کنند. در این وضعیت سرمایه های دارای بالاترین ترکیب و بهترین شرائط تولید، حجم سودهایشان را بیش از همیشه نجومی می سازند. سهم سود سرمایه های پیش ریز در قلمروهای با ترکیب میانی نیز بیش از هر دو حالت پیشین می گردد. توضیح نرخ سود عمومی و قیمت تولیدی کالاها را با چند نکته مهم دیگر تکمیل کنیم.

1 - اگر همه کالاهای یک حوزه را یک کالا و مجموع قیمتشان را یک قیمت بینیم، تمامی آنچه در مورد هر واحد کالا صادق بود در مورد جمعشان نیز بدون کم و کاست صدق خواهد کرد. تطابق ارزش مخصوص به خود کالا با ارزش اجتماعی آن، اکنون جایش را به انطباق ارزش مخصوص به خود کل کالا ها با کار اجتماعا لازم نهفته در آنها واگذار می کند. ارزش کل کالاها با ارزش بازار آن ها تراز می گردد. محاسبه ای که فقط در این حالت یعنی قرار دادن کل ارزش مخصوص به خود کالاهای تولید شده جامعه با کل کار اجتماعی انجام یافته برای تولیدشان صائب است.

2 - هنگامی که قسمت اعظم کالاها در شرائط میانگین و توسط سرمایه های با ترکیب متوسط تولید شده باشند، ارزش مخصوص به خود هر کدام این کالاها با ارزش اجتماعی اش تطابق دارد. حال اگر حجم اندکی از کالاها محصول بهترین و مقدار کمی حاصل بدترین شرائط باشند، پیداست که ارزش مخصوص به خود این دو بخش کالاها بالاتر یا پائین تر از ارزش متوسط بخش عمده تولیدات است اما این دو حد همدیگر را خنثی می کنند و کالاهای متعلق به حوزه میانی ارزش بازار را تعیین می نماید. ارزش بازار با ارزش اجتماعی کل کالاها تطابق می یابد. زمان کار اجتماعا لازم موجود در آنها توسط ارزش توده کالاهای بخش متوسط تعیین می شود.

3 - برای آن که کالائی به ارزش بازارش و متناسب با کار اجتماعا لازم متراکم در آن به فروش رسد باید مقدار کل کار اجتماعی که در تولید کل این نوع کالاها مصرف و در آنها نهفته است با مقدار نیاز جامعه برای کالاها و به بیان دقیق تر با احتیاجات قابل پرداخت جامعه مطابق باشد. رقابت، نوسانات قیمت بازار، در تطابق با نسبت عرضه و تقاضا این گرایش را دنبال می کنند که مقدار کل کار نهفته در نوع معین کالاها را با این مقدار یا نیاز تنزل دهند.

4 - نکته مهم بالا متضمن این معنی است که: **«کار اجتماعا لازم»** اساسا حجم کاری است که جامعه قادر به پرداخت آن باشد، اما مسأله بسیار مهم تر آن است که جامعه در این جا، جامعه سرمایه داری است، جامعه مبتنی بر رابطه تولید اضافه ارزش، جهمی که در آن کارگران از کار خود جدا، از حق تعیین سرنوشت کار و تولیدشان ساقط هستند. احتیاجات قابل پرداخت چنین جامعه ای دقیقا نیازهای چرخه ارزش افزائی سرمایه، احتیاجات سرمایه در کلیه تشخص های اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی، اجتماعی، نظامی، پلیسی، امنیتی، آموزشی، مهندسی افکار، رقابت های وحشیانه میلیتاریستی، نسل کشی ها، ویرانگریهای رعب آور فاقد هر نوع مرز و محدوده است. صدر و ذیل احتیاجات کارگران در این «جامعه» را بهای شبه رایگان نیروی کارشان تعیین می کند که در مقابل ارزش های تولید شده توسط آنان از پر کاهی در مقابل کوهستان های سر به فلک کشید کره خاکی بسیار ناچیزتر است. مابقی را همه و همه سرمایه مشخص می سازد. به این ترتیب کار اجتماعا لازم این جهنم، ماهیتا کار مورد احتیاج سرمایه، طبقه سرمایه دار، دولت سرمایه داری یا کل اختاپوس بشرکش بردگی مزدی است.

5 - نسبت عرضه و تقاضا به هیچ وجه ارزش بازار را توضیح نمی دهد. کاملا بالعکس ارزش بازار است که نوسانات عرضه و تقاضا را تبیین می نماید.

6 - اگر عرضه افزون بر تقاضا و نیاز بازار باشد کالاها به ارزشی پایین تر از ارزش بازارشان فروخته می شوند. عکس آن نیز صادق است. در شرائطی که تقاضا بر عرضه پیشی می گیرد و دومی پاسخگوی اولی نیست کالاها بالاتر از ارزش بازارشان به فروش می روند. در حالت نخست جامعه سرمایه داری با توده کالائی افزون بر توان پرداخت خود مواجه است. رخدادی که ارزش بازار کالاها را تنزل و کار متراکم درون کالاها را زائد بر «کار اجتماعا لازم» اعلام می کند. در حالت دوم سرمایه یا جامعه مبتنی بر بردگی مزدی و تولید اضافه ارزش با رجوع به احتیاجاتش هشدار می دهد که کار نهفته درون کالاها کمتر از کار اجتماعی لازم است و آماده است تا برای خریدشان ارزشی بالاتر از ارزش بازار بپردازد.

7 - تعمق در فحوای آنچه گفته شد این واقعیت را نیز تابان تر از خورشید می سازد که سرمایه داران، غولهای عظیم صنعتی و مالی، دولتهای سرمایه داری در هر حوزه انباشت، هر جامعه، هر بلوک و قطب سرمایه بین المللی، تشدید بیشتر و انفجاری تر استثمار توده های کارگر در هر کشور، هر منطقه، هر کجای جهان را فرخنده ترین طلوع ستاره خوشبختی، نعمت، پیروزی خود می بیند، احمق ترین و شعورباخته ترین آنها نیز این را خوب می فهمند که تولید انبوهتر اضافه ارزش، در هر نقطه این جهنم، چشم اندازی برای دستیابی احتمالی او به سودی کم یا بیش افزون تر است. در این میان تکلیف عظیم ترین تراست ها، شرکت های عظیم الجثه صنعتی، دیجیتال، غول های مالک آخرین دستاوردهای دانش و تکنیک جای خاص خود را دارند. اگر فقط یک صدم سرمایه ها و دارائی های «جف بیزوس» صاحب آمازون صد برابر کل تولید ناخالص سالانه اتیوپی با 110 میلیون جمعیت است، همه این سرمایه ها، ثروت ها حاصل استثمار چند هزار کارگر مورد استثمار مستقیم آمازون نیستند. گوشت و پوست و خون و رگ و پی کل کارگران دنیا به ویژه کارگران آسیا، آفریقا، امریکای لاتین و جاهای مشابه در بند، بند این سرمایه ها می خروشد و فریاد «وااستثمار» مرگ بر سرمایه به سقف آسمان می کوبند.

به دنبال همه توضیحات بالا، به نقطه شروع مقاله باز گردیم. در آنجا به نقل از بانکهای مرکزی دو دولت ایران و سوئد تصریح شد که **قیمت ها** در فاصله زمانی **86 سال**، در جامعه نخست **243688** برابر و در جامعه دوم **37** برابر افزایش یافته است!!.

این ارقام پرسش رمزآمیزی را مقابل ما قرار می دهد. پرسشی مالامال از رازهای سر به مهر که بازشناسی آگاهانه آنها حائز اهمیت است. یکایک نکاتی که در رابطه با پروسه تشکیل قیمت ها، نوسانات، عوامل تعیین کننده فراز و فرودهای آنها آوردیم، همگی حول ارزش کالا، کار اجتماعا لازم متبلور در کالا و مسائل مرتبط با آن چرخ می خورد. تأکید بر این بود که ارزش هر کالا کار اجتماعی مورد نیاز تولیدش است. همین ارزش است که سلسله جنبان فرایند تشکیل و استیلای قیمت ها می گردد. اگر

این گونه است که حتما هست و نقد ریشه کاو اقتصاد سیاسی همین را می گوید پس قیمت ها علی الاصول باید به جای افزایش، روند کاهش پیمایند، چرا؟ به این دلیل بسیار ساده و روشن که کالا سوای کار مجسد انسانی هیچ چیز دیگر نیست. ارزش آن زمان کار اجتماعا لازم متبلور در آن است. از زمان پیدایش سرمایه داری تا امروز هم به طور مستمر و روز به روز شاهد رشد طغیان آسای بارآوری کار بوده ایم. رشد سرطانی حیرت انگیزی که زمان کار زنده لازم برای تولید هر مقدار کالا را به حداقل می رساند و به سمت ناچیز شدن می راند. بر همین اساس ارزش کالا و به تبع آن قیمت باید بدون انقطاع سیر نزولی پیش گیرد. شاید گفته شود که در تولید هر کالا سوای نیروی کار یا کار زنده انسانی، وسائل تولید مرکب از مواد خام، کمی، قطعات نیم ساخته، استهلاک ماشین آلات و ساختمان، هزینه آب و برق یا کلا سرمایه ثابت هم به کار می رود. مسلما چنین است اما اولاً سرمایه ثابت منشأ هیچ ارزش و اضافه ارزشی نیست. ثانیاً اجزاء سرمایه ثابت نیز به نوبه خود، بدون کم و کاست کار مجسد انسانی هستند. بنا بر این وجود آنها در کالا به اساس استدلال ما نه فقط خدشه ای وارد نمی کند که آن را صائب و مستحکم تر می سازد. ارزش هر کالا که قیمت بیان پولی آن است و در فرایندی مشخص به قیمت تبدیل می شود، کار مجرد اجتماعی لازم برای تولید آن است و این کار یا زمان کار اجتماعا لازم هر روز کمتر از روز پیش می شود. در همین راستا قیمت ها نیز باید بدون وقفه سیر نزولی پیش گیرند اما در سراسر حیات سرمایه داری شاهد وقوع معکوس و متضاد آن بوده ایم. در طول حدود 8 دهه، در یکجا بیش از **243 هزار برابر** و در جای دیگر در بهترین و استثنائی ترین حالت 37 برابر بالا رفته است!! خود همین اختلاف فاحش کهکشانی موجود در روند افزایش قیمت ها در دو جامعه جداگانه، در بازه زمانی واحد نیز یک موضوع اساسی محتاج به واکاوی و شناخت است. به صنعت دیجیتال نگاه کنید، شتاب سیر صعودی بارآوری کار چنان خیره کننده و بهت آور است که به طور مثال زمان کار اجتماعا لازم تولید یک موبایل در شروع دهه 90 سده پیش در ظرف فقط 2 سال از چند دستگاه در روز به چندین دستگاه در ساعت رسید. برای لحظه ای به این فکر کنیم که اگر چنین افزایش بارآوری کار مثلا و خیال آمیز در جامعه ای فراسوی سرمایه داری اتفاق می افتاد باید ما از سالیان متمادی پیش شاهد تولید متعالی ترین سطح معاش و رفاه و کل مایحتاج زندگی بشر با یک کار کاملا داوطلبانه، تفریحی، تفننی، سلامتی آور، زیر یک ساعت در روز، برای ساکنان کره خاکی می گردیدیم. اما همه چیز ضد آن رخ داده و هر روز به گونه ای رعب آور متضادتر می گردد. کم مانده که کل کارگران دنیا تا آخرین نفس و تا لحظه جان دادن مجبور به کار تمام وقت همراه با اضافه کاری گردند. چرا چنین است؟! چرا هر چه تکنیک، تخصص، دانش، صنعت صعود کهکشانی می کند، هر چه بارآوری کار شتابناک تر به آسمان می رود فشار کار کارگران دنیا مرگبارتر، روزانه کار آنها طولانی تر، سالیهای اجبار به کارشان افزون تر، گرسنگی آن ها انفجارآمیزتر، فقر و فلاکت و محرومیتشان از دارو و درمان غیرقابل تحمل تر می شود؟؟!! همه اینها پرسش های اساسی و دقیقا مرتبط با بحث حاضر و سؤال مشخص محوری آن هستند. اینکه چرا قیمت ها به جای تنزل با سرعت برق صعود می کنند؟! این افزایش از کجا می آید. پاسخ همه سؤالات بالا و به طور کنکرت همین پرسش محوری را باید در وجود سرمایه جستجو نمود. پاسخی که مشروح است، اما می کوشیم آن را در چند نکته اساسی به شرح زیر تلخیص کنیم.

1- تولید سرمایه داری تولید سود و سرمایه است، انسان قربانی مطلق و بدون چون و چرای این شیوه تولید و مناسبات اقتصادی، اجتماعی آن است. سرشت سرمایه است که با همه ظرفیت، حداکثر سرعت، کار زنده کارگر را به کار مرده، ماشین آلات، ساختمان، تأسیسات پایه ای، وسائل حمل و نقل، مواد اولیه و کلا سرمایه ثابت تبدیل می کند. عظیم ترین بخش حاصل کار توده کارگر سرمایه می گردد. کل این سرمایه ها سود می خواهند و سکنه کارگر زمین باید با تن دادن به استثمار شدیدتر، کوبنده تر، تحمل گرسنگی، فقر، فلاکت، محرومیت، بی خانمانی رعب آورتر کل این سرمایه ها را سیراب سود سازد. مطابق بسیاری از آمارها همین الان زائد بر 500 تریلیون دلار سرمایه در سراسر جهان در روند بازتولید و خودافزایی است. فقط ارزش اوراق سهام شرکتهای عضو بازار بورس بین المللی بالغ بر 122 تریلیون دلار است. اینکه کدامین حجم از مجموع

سرمایه های روز دنیا در هر دور واگرد یا در بازه زمانی سالانه وارد چرخه تولید کالاها می شود و مصرف می گردد؟ آمار قابل اطمینانی نداریم. اما یک چیز را مطمئن، بدون تردید می دانیم. این که سود یا اضافه ارزش سالانه حاصل استثمار توده کارگر جهان فقط به سرمایه های مصرف شده در تولید کالاها تعلق نمی گیرد. ریال به ریال کل سرمایه های دنیا اعم از بخشی که در پروسه تولید محصول مصرف می شود یا بخش بسیار عظیم تری که در فرایند کار حاضر اما هیچ دینارش مصرف نمی گردد، سرمایه هائی که در کمانه خاص تولید نقش سرمایه مولد دارند یا کوه سرمایه های حوزه گردش که منشأ هیچ ارزش جدیدی نیستند، حجم کهکشانی سرمایه های مجازی، بهره آور، سرمایه مالی مستولی بر چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی، کوهسار نقدینگی ها که حجمشان فقط در شرائط روز ایران بالای 11000 تریلیون تومان است، همگی سهم خود را، از اضافه ارزش های سالانه تولید طبقه کارگر کشورها برداشت می کنند. معنای زلال و بی نیاز از توضیح این تقسیم آنست که چند میلیارد کارگر باید نه فقط سود سرمایه های مصرف شده در تولید کالاها بلکه سود سرمایه های سر به فلک کشیده مجسد را هم پرداخت کنند.

در توضیحات بالا آوردیم که قیمت کالا حاصل جمع هزینه تولیدش بعلاوه سهم سود یا اضافه ارزشی است که مطابق نرخ سود عمومی به آن تعلق می گیرد. برای اینکه تأثیر افزایش کهکشانی مستمر حجم سرمایه های ثابت دنیا بر بالا رفتن قهری قیمت بازار کالاها را خوب تعمق کنیم مثال ساده ای را پیش می کشیم. دو حجم متمایز سرمایه ثابت در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی یک جامعه در دو بازه زمانی متفاوت را در نظر می گیریم، عوامل دیگر را نیز بدون تغییرات فاحش و با نوسانات متعارف مورد محاسبه قرار می دهیم. فرض را بر این می گذاریم که کل سرمایه در هر کدام از دو حالت 5 تریلیون دلار است. در **حالت نخست** سرمایه ثابت جامعه 4 تریلیون و 300 میلیارد دلار و جزء متغیرش 700 میلیارد می باشد. نرخ اضافه ارزش 300% میزان اضافه ارزش دو تریلیون و یکصد میلیارد، سرمایه ثابت مصرف شده یک تریلیون و 500 میلیارد است. در این صورت قیمت تمام شده کل کالاها دو تریلیون و 200 میلیارد، نرخ سود 42%، ارزش تولیدات چهار تریلیون و سیصد میلیارد دلار و قیمت بازار کل کالاها نیز همین میزان خواهد بود. در **حالت دوم** سرمایه ثابت 4 تریلیون و 700 میلیارد، جزء متغیر 300 میلیارد، نرخ اضافه ارزش 600% و رقم آن یک تریلیون و 800 میلیارد دلار، سرمایه ثابت مصرف شده دو تریلیون و 500 میلیارد است، در این جا قیمت تمام شده کالاها دو تریلیون و 800 میلیارد، نرخ سود 36%، ارزش کل کالاها چهار تریلیون و 600 میلیارد دلار و قیمت تولیدی کل کالاها نیز همین چهارتریلیون و 600 میلیارد

دلار است. به جدول زیر نگاه کنیم. دلار

5 000 000 000 000	5 000 000 000 000	کل سرمایه
4 700 000 000 000	4 300 000 000 000	سرمایه ثابت
300 000 000 000	700 000 000 000	سرمایه متغیر
1 800 000 000 000	2 100 000 000 000	اضافه ارزش
2 500 000 000 000	1 500 000 000 000	ثابت مصرف شده
2 800 000 000 000	2 200 000 000 000	قیمت تمام شده
1 800 000 000 000	2 100 000 000 000	سود
4 600 000 000 000	4 300 000 000 000	ارزش
4 600 000 000 000	4 300 000 000 000	قیمت تولیدی

در موقعیت نخست ترکیب سرمایه بالای 6 ثابت به 1 متغیر اما در حالت دوم بالای 15 ثابت به یک متغیر است. نرخ اضافه ارزش در اولی 300 درصد و نرخ سود 42%، اما در دومی به ترتیب 600% و 36 درصد شده است. نکات تعیین کننده و مهم جدول آن است که در موقعیت دوم فشار استثمار کارگران جهش کرده است، نرخ استثمار از 300 درصد به 600 درصد

افزایش یافته است، کل مزد طبقه کارگر از نصف هم کمتر شده است و از 700 میلیارد به 300 میلیارد دلار تنزل یافته است، زیرا فوران بارآوری کار شمار کارگران مورد استثمار را به طور انفجاری پائین آورده است. نرخ سود به رغم افزایش کاملاً جهشی نرخ اضافه ارزش روند تنزل پیموده است و بالاخره به عنوان حاصل کل تغییرات در بحث مشخص ما قیمت تولیدی کل کالاها از 4 تریلیون و سیصد میلیارد به چهار تریلیون و 600 میلیارد، سیصد میلیارد دلار بیشتر صعود کرده است. طنز تلخ چندی آگین نظام اختاپوسی سرمایه داری است که هرچه پیشرفت دانش، صنعت، تکنیک، دیجیتال، هوش مصنوعی را حیرت انگیزتر، هر چه کار انسانی مورد نیاز تولید کهنشانی کالا، تأسیسات را کمتر ساخته است قیمت ها به جای کاهش زوال آمیز، دچار افزایش رعب آور شده اند!!.

2- سیر صعودی بارآوری کار و ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی کشور یا دنیا فقط یک عامل و البته مهمترین عامل بالا رفتن قیمت ها است. اما لیست عوامل طولانی است. بالاتر تأکید شد که سرشت شیوه تولید سرمایه داری خودافزایی سرمایه، تولید سرطانی سود و قربانی کردن انسان در آستانه طغیان سودها است. سرمایه در همین راستا، به حکم همین سرشت، قهراً و گریزناپذیر مجبور به رقابت، بازاریابی، جنگ بر سر بازارها، جنگ افزوری برای دست اندازی به سودآورترین قلمروهای انباشت، به آتش کشیدن دنیا، تبدیل کره خاکی به پادگاههای سراسری بشریت کش نظامی، آکندن جهان از تسلیحات، اختصاص آخرین دستاوردهای دانش و تکنیک بشر به کشف و تولید سلاح های اتمی و کشتار جمعی، داشتن دولت، ساختار نظم و قدرت و حاکمیت، غول آسازترین نهادهای برنامه ریزی اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، اطلاعاتی، پلیسی و شششوی مغزی انسانها، ارتش ها و دستگاههای میلیتاریستی سرکوب فیزیکی و فکری طبقه کارگر جهانی است. یک مسأله کاملاً کلیدی شناخت سرمایه داری آن است که کل اینها، تمامی آنچه لیست شد و زنجیره طولانی کارکردهای همگن آنها، به همان اندازه، با همان اهمیت نیاز پروسه تولید، ارزش افزایی، خودگستری سرمایه اند که مواد اولیه، ماشین آلات، تأسیسات پایه ای، ارتقاء بارآوری کار، رشد صنعت، تکنیک مورد احتیاج حتمی و میرمش می باشد. اینها مطلقاً قابل تفکیک نیستند. وقتی از فرایند ارزش افزایی سرمایه صحبت می کنیم یکایک این پدیده های سراسر وحشت و دهشت اجزاء لایتجزا و غیرقابل گسست همین فرایند هستند. چپ آویزان به امپریالیسم ستیزی خلقی، ناسیونالیستی در گذشته های دور و نزدیک، در حوزه توضیح «تورم» معمولاً به عواملی مانند «بوروکراسی»، «میلیتاریسم» می آویخت!! نظریه پردازان آن «چپ» زیر فشار دریافت ها و پنداشت های محصول کارگاههای فکری اقتصاد سیاسی بورژوازی آنچه را «بوروکراسی» و «میلیتاریسم» می خواندند از سرشت سرمایه، از نیازهای قهری چرخه ارزش افزایی سرمایه داری و از بنمایه قهری رابطه تولید اضافه ارزش منفک می کردند!! بر این باور بودند که رابطه خرید و فروش نیروی کار می تواند با پیرایش خود از این «مخمسه های نامیمون»، فشار بالا رفتن قیمت ها را کاهش دهد. غافل از اینکه انباشت سهمگین و غول آسای میلیتاریستی پرونق ترین و سودآورترین قلمروهای هستی سرمایه داری و توسعه سرطانی دولت جزء جدائی ناپذیر فرایند بازتولید، ارزش آفرینی این نظام است. سرمایه همان اندازه که محتاج مواد خام و مصالح چرخه تولید است شکلهای مختلف جنگ بر سر بازارها، جنگ اندازی بر شرائط تولیدی بهتر و برتر، سهمگین ترین رقابتهای، جنگهای امپریالیستی با صدها میلیون قربانی را هم لازم دارد. به همان حد نیازمند برپائی دولت، مخوف ترین نهادهای نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، مهندسی افکار، هیولائی ترین سیستم های پلیسی، آکندن دنیا از ارتشها، زرادخانه ها، قورخانه های هراس آور اتمی نیز هست.

مؤلفه های بالا بازگوی این حقیقت آگاهگرانه و هشدارآمیز است که در بازخوانی رادیکال نقد مارکسی اقتصاد سیاسی باید تمامی پارامترهای بالا و اساساً آنچه را که سرمایه در طول یک قرن و نیم اخیر در کلیه تشخص های خود، در سطح بین المللی، وارد پویه بازتولید، خودگستری، جنگ بقای خود ساخته است مورد تعمق کافی قرار گیرد. تا جایی که به فرایند تشکیل نرخ سود عمومی و قیمت تولیدی، قیمت های بازار مربوط است نیز واقعیت آن است که سرمایه کل آنچه را که اشاره شد، ریال به ریال

هزینه های رقابتگری و جنگ بازتقسیم اضافه ارزش ها، سرمایه ها، قدرت ها، مالکیت ها، حاکمیت ها را هزینه تولید کالا، سرمایه، ارزش ها، اضافه ارزش ها تلقی می کند، همه اینها را از راههای مختلف، به شیوه های گوناگون بر زندگی میلیاردها کارگر جهان بار می نماید، پروسه تشکیل قیمت ها نیز در زمره مجاری و حوزه های تعیین کننده همین تحمیل سازی ها است. آنچه امروز و در شرائط حاضر جهان ترکیب قیمت ها را می سازد مجرد مواد خام، استهلاک ماشین آلات و کلا بخش گردشی سرمایه ثابت، بهای نیروی کار نیست. توده های کارگر دنیا مجبورند هزینه جزء به جزء تمامی تشخص های اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، میلیتاریستی، پلیسی، مهندسی افکار، رقابت گریها، جنگ افروزی ها، بشریت سوزی های سرمایه را هم به گاه خرید مایحتاج اولیه مورد نیاز بازتولید نیروی کارشان پرداخت نمایند. برای لحظه ای به این فکر کنید که حاصل جمع هزینه های نظامی دولت ها فقط در سال 2024، بر اساس گزارش منتشره «مؤسسه پژوهشی صلح استکهلم» (SIPRI) بالغ بر دو تریلیون و هفتصد میلیارد (2 700 000 000 000) دلار امریکا شده است. هزینه هایی که رقم واقعی آنها مسلماً بسیار بالاتر است. سؤال آنست که این هزینه کیهانشانی نظامی را چه کسانی باید بپردازند؟ چگونه و در چه رابطه ای پرداخت کنند، از کجا باید آفریده شود و فرایند تولید تا پرداخت آن کدام پیچ و خم ها را پشت سر می گذارد. پاسخ مسلماً رازآمیز است زیرا سرشت سرمایه است که همه چیز را رمزآگین سازد، اما در همان حال زلال و عریان است معلوم است که باید از کار پرداخت نشده توده های کارگر دنیا تأمین و پرداخت شود. چه شکلی؟ تشدید مستمر استثمار کارگران، حداکثر تولید با حداقل نیروی کار، مالیات های سنگین دولتی، سلاخی روز به روز مرزها شکل های رایج و آشناتر آن است. اما افزایش مدام قیمت ها نیز جایگاه تعیین کننده خود را دارد. سیر صعودی قیمت ها فقط در میدان پرتلاطم رقابت درون بازار رقم نمی خورد، در هر جامعه سرمایه داری، صاحبان سرمایه، دولت ها برای این کار، نهادهای تخصصی با کارشناسان اقتصادی، بانکهای اطلاعاتی مرتبط به به انستیتوها، آگاه به نیازهای روز سرمایه داری، دارای ظرفیت معماری افکار عمومی را به وجود آورده و قدرت کافی تفویض کرده اند. به آنچه در روزهای شروع جنگ اوکراین در اتحادیه اروپا رخ داد دقت کنیم. در یک چشم به هم زدن قیمت بسیاری از کالاها در همه ممالک قاره بیش از 20 و 30، گاه بیشتر فوران کرد! خیلی ها از علت پرسیدند و رسانه های رسمی بدون فوت وقت در نقش اکابر علم اقتصاد سیاسی پاسخ دادند که: «کلیه کالاها در اوکراین تولید می شده!!، حمله امپراطور مخوف روس کل صنایع، مزارع، معادن، مجتمع های محل تولید، مبادی صدور آنها را بمباران کرده است!!» دلیل بالارفتن قیمت ها تزار یاغی «مقدم علیه امنیت دنیا است!! قابل تعمق است که حتی بحران اقتصادی 2008، بحرانی که اقتصاددانان، انستیتوها، مراکز تحقیق دنیای سرمایه داری آن را سهمگین تر از بحران دهه سی سده پیش خواندند قیمت ها را **فوری و فوری** به اندازه جنگ اوکراین تغییر نداد. دلیلش رمزآمیز نبود. در سال 2008، دولت ها چاره کار را در سازماندهی یک بازتقسیم عظیم استراتژیک کار لازم و اضافی می دیدند. برای حصول این هدف باید برنامه ریزی کافی می کردند. در نخستین گام میلیون ها کارگر را از کار بیکار ساختند. کیهکشان سرمایه های فاقد چشم انداز انباشت و متراکم در مؤسسات مالی را با اسم رمز وام دولتی از بانکها خارج و در اختیار سرمایه داران قرار دادند. آنچه را بدهی دولت نام نهاده بودند. بدهی توده های طبقه کارگر کردند، متعاقب آن شبیخون به مدارس، بیمارستانها، مراکز نگهداری پیران، معلولان را راه انداختند و همه اینها را جبر پرداخت بدهی جامعه القاء نمودند!! جنایات و بربریت هائی که با موفقیت انجام گرفت. بارآورد جنگ اوکراین برای دولت های امریکا، اتحادیه اروپا از نوع عوارض بحران اقتصادی 2008 نبود و نمی توانست باشد. در اینجا حاکمان همه این کشورها بعلاوه اختاپوس ناتو که سالیان متمادی دست به کار تنگ تر کردن هر چه بیشتر حلقه محاصره روسیه بودند، با واکنش گسترده نظامی یک دولت دارای عظیم ترین ارتشها و ذخائر هسته ای مواجه می شدند. اروپا به لحاظ اقتصادی در بدترین موقعیت بود. چندین سال رشد منفی یا در بهترین حالت صفر را پشت سر خود داشت. با آمدن ترامپ و کاهش کمکهای تسلیحاتی امریکا به دولت «زلنسکی» هزینه های حمایت از این دولت و مقابله با رقیب هم بیش از پیش بر دوش دولتهای قاره سنگین می شد. یکایک آنها خود را نیازمند انباشت عظیم سرمایه در حوزه های میلیتاریستی، آکندن زرادخانه ها از تسلیحات، فروش بیشتر کمکهای

نظامی، لجستیکی، مالی به شریک اوکراینی می دیدند، افزایش نجومی بودجه های جنگ افروزی دستور کار مبرم همه حکام قاره می گردید. تأمین هزینه های تریلیونی بخش مهمی از این بربریتها قابل ارجاع به برنامه ریزی های درازمدت و سالیان آتی نبود، سلاخی ضربتی، فوری، وسیع معاش، دارو، درمان، آموزش توده های کارگر را طلب می کردند. شبیخون ها باید بلادرنگ، بدون تأخیر آغاز می شد. تبدیل بخش قابل توجهی از کار پرداخت شده توده های کارگر به کار پرداخت نشده، به اضافه ارزش و سود سرمایه ها، در دسترس ترین راه چاره برآورد گردید. ساز و برگ این بازتقسیم نیز بالا بردن ضربتی 20 تا 30 درصدی و بیشتر قیمتها بود.

اقتصاد سیاسی پرچمدار تبلیغ، تزریق، تنفیذ این فریب سرشتی سرمایه است که گویا رقابت جاری میان بخشهای مختلف سرمایه یا سرمایه داران دنیا در بازارهای داخلی و بین المللی موجد کاهش قیمت ها!! یا سد راه صعود سرطانی آنها است!! لحظه به لحظه تاریخ سرمایه داری گواه پوشالی بودن، وارونگی و فریب آمیزی این مدعا است. هر چه رقابتهای سهمگین تر، جنگ افروزانه تر و سبعانه تر شده، قیمتها پرشتاب تر، جهشی تر به اوج رفته اند. رقابت میان سرمایه ها عملاً نقش سرشکن سازی عظیم ترین هزینه ها بر دوش طبقه کارگر را بازی کرده است و در تقسیم و بازتقسیم کار لازم - اضافی توده های کارگر به سود سرمایه و به زیان کارگران نقشی اختاپوسی ایفاء نموده است. عظیم ترین سهم دستاوردهای دانش بشری که تجسم فعال ترین، سرشارترین، حیاتی ترین بخش عمر انسان در تاریخ است در همین باتلاق رقابت سرمایه ها و جنگ آنها بر سر تقسیم اضافه ارزشها تباه، از دسترس زندگی بشر خارج و به ضد هستی، معاش، رفاه، سلامتی فیزیکی، فکری، رشد، شکوفائی و بلوغ او تبدیل شده است. هزینه طراحی و بازاریابی هر مدل جدید از فراورده های صنعت به ویژه در حوزه دیجیتال آتش کشیدن بخشی از کار لازم طبقه کارگر به سود سرمایه و وحوش سرمایه دار است. کل هزینه های این طراحی ها از طریق افزایش رعب آور قیمت ها بر زندگی توده های کارگر جهان سرشکن می گردد. تغییر الگوها و جایگزینی مدل های متفاوت این کالاها نه فقط بهبودی در هیچ کجای زندگی کارگران پدید نمی آورند که غالب اوقات نقش کاملاً معکوس ایفاء می کند. هزینه تبلیغ و بازاریابی نجومی هر کدام این محصولات جزء دیگری از قیمت آنها را رقم می زند. هزینه هایی که همگی در فرایند فروش کالاها در نهایت سفاکی و سببیت کار پرداخت شده ثمن بخش طبقه کارگر جهانی را می بلعد و به سود صاحبان سرمایه می افزاید. نقش رقابت در شیوه تولید سرمایه داری این است. همان نقشی که اکابر شعورباخته و شاید اقتصاد سیاسی آن را معجزه آفرینش و رهاينده انسان می خوانند. رقابت در بنیاد خود، به حکم سرشتی سرمایه چنین نقشی داشته است اما مسأله مهم تکمیلی ماجرا آنست که رقابت حتی با همین فونکسیون نیز دهه های متمادی بالای یک قرن است که دیگر نیروی محرک تعیین قیمتها نیست. در شرائط روز دنیا و در سراسر سده بیستم از کل سرمایه جهانی یا سرمایه اجتماعی هر کشور، فقط بخش برخوردار از برترین شرائط تولید، بالاترین درجه بارآوری کار اجتماعی، مالک همه بارآوردهای توسعه صنعت، تکنیک، دانش بشری بوده است که قیمت ها را تقریر، تنفیذ، مستولی و لازم الاجرا کرده است. سایر بخش های سرمایه نقش ویژه ای در این گذر بازی نمی کنند. بر همین پایه است که جهان سرمایه داری در فراسوی مرزهای ناسیونالیستی، کشوری، دولتی به دو بخش متمایز تقسیم شده است. بخشی که در تعیین قیمت ها موقعیت مسلط دارند، در همین راستا بر عظیم ترین سهم اضافه ارزش ها چنگ می اندازند و بخشی که حائز این موقعیت نیستند و مجبور به تسلیم حصه مهمی از اضافه ارزش های حاصل استثمار توده های کار به رقبای مستولی می باشند. بخش اخیر برای جبران مافات تنها راه پیش پای خود را تشدید انفجاری استثمار توده های کارگر می بیند و این کار را به شیوه های گوناگون در نهایت سببیت انجام می دهد. شبه رایگان سازی سفاکانه بهای نیروی کار، حمام خون تاتاریستی مستمر بهداشت، دارو، درمان، آموزش کارگران، فشار خونبار گرسنگی، فقر، فلاکت، محرومیت بر نفرین شدگان کارگر، بربریت های اقتصادی بسیار هول انگیزی که نیازمند هارترین و دژخیمانه ترین دیکتاتوری های فاشیستی، بوروکراتیک، دینی، ناسیونالیستی است از جمله این شیوه ها و ساز و کارها است. همه اینها منادی این حقیقت محض هستند که

آنچه اسوه های اقتصاد سیاسی جنجال می کنند سوای مهندسی افکار وحشیانه توده های کارگر هیچ چیز دیگر نیست. بخشی از این مهندسی افکار توسط زنجیره سراسری انستیتوهای تولید فکر سرمایه داری در دنیا صورت می گیرد اما بخشی هم چه در جهنم سرمایه داری ایران و چه هر کجای دیگر توسط نیروهای موسوم به چپ و مدعی «رهائی طبقه کارگر»!! جامه عمل پوشیده است.

پروسه تشکیل و تعیین قیمت ها در شرائط روز دنیای سرمایه داری از تنها حکم یا منطقی که تبعیت می کند، منطق احتیاج سرمایه به فشار انفجاری حداکثر بر زندگی طبقه کارگر بین المللی، بازتقسیم مدام و نفس گیر کار لازم و اضافی کارگران به زیان اولی، به سود دومی و پیشبرد وحشیانه ترین شکل قربانی سازی بشر در آستانه بقای سرمایه داری است. نظام بردگی مزدی برای حصول این هدف تمامی ساز و کارهای لازم را بیش از حد نیاز آفریده است، تا امروز اعمال کرده است و در آینده خونبارتر، سبعانه تر، جنایت آمیزتر اعمال خواهد کرد. فرایندی که در تمامی جوامع روز دنیا مستولی است اما در بخشی از جهان سرمایه داری شکل بسیار مخوف تر، وحشت انگیزتری پیدا کرده است. در این بخش از جمله جهنم سرمایه داری ایران شاهد فوران روز به روز قیمت ها در یک سو و انجماد یا حتی کاهش بهای نیروی کار، حتی کاهش مطلق دستمزدهای طبقه کارگر هستیم. قیمت کالائی که سالها پیش با نیروی کار شبه رایگان، مواد خام و کمکی و نیم ساخته نصف قیمت حاضر تولید شده است، در یک چشم به هم زدن حتی چند برابر بهای تولید امروزش به فروش می رود!! سرمایه دار فروشنده در جواب اعتراض خریدار که چرا چنین است؟ فوری شمشیر از نیام می کشد که قیمت دلار جهش کرده است!! سرمایه داری دیگر در هیچ کجای جهان حتی به قوانین تشکیل قیمت و نرخ سود چند دهه پیش خود نیز هیچ نوع پای بندی ندارد. رخدادی که دلایل اظهر من الشمس است. سرشت سرمایه خودافزائی، خودگستری، تولید سود هر چه کهکشانی تر و قربانی ساختن بدون هیچ چون و چرای انسان در آستانه این فرایند است. هر مکانیسم درونی، هر قاعده و قانون حیاتی سرمایه داری از جمله زنجیره قوانین درونی تشکیل نرخ سود عمومی و قیمت تولیدی، قیمت بازار، همه و همه دور این سرشت می چرخند. حرکت می کنند، می زاینند، می میرند، می مانند، فرو می ریزند.

ناصر پایدار

سپتامبر 2025